

سماع وزن

مظاهر مصفا*

چکیده

وزن در دیوان کبیر غزلیات مولانا یکی از برجسته‌ترین نکات سبکی لایه بلاغی و موسیقایی شعر مولاناست. آمیختگی روح و جان مولانا با موسیقی و سماع و درک عارفانه او از سماع درونی انسان و سماع کائنات در مسیر «یسبح لله مافی السموات و مافی الارض» موجب شده است تا این حد از تنوع وزنی و نشاط وزنی در اثر وی امکان جولان داشته باشد و خود را بنمایاند. متن حاضر که در باره تنوع بحور عروضی و زیبایی‌ها و تناسب آن با احوالات مولانا در غزلیات شمس است، قسمتی از سخنرانی دکتر مظاهر مصفا در آخرین روز بزرگداشت مولانا در تالار کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، در چهارم دی ماه ۱۳۵۲ است که پیش‌تر با جدول‌های هفتادگانه وزن غزل‌ها در مجله راهنمای کتاب، سال هجدهم، شماره ۹-۸-۷ مهر، آبان و آذرماه ۱۳۵۴ به چاپ رسیده بود. و گواه صادقی بر چیره‌دستی آن شاعر ارجمند بر زوایا و خجاییای عروض فارسی و عربی است.

برای بزرگداشت یاد آن استاد استادان، پژوهشگر فرهیخته و بیش از همه، شاعر بزرگ قصیده و مثنوی در روزگار ما، با لطف استاد سرکار خانم دکتر امیربانو کریمی فیروزکوهی (مصفا) بخشی از آن سخنرانی پر ارزش در این شماره مجله مطالعات زبانی و بلاغی، بدون کمترین تغییری اجازه بازچاپ گرفت.

کلیدواژه: بحور عروضی، کلیات شمس، سماع، زحافات عروضی

* روانشاد دکتر مظاهر مصفا، استاد ممتاز دانشگاه تهران.

... از آنچه در تعدید بحرها و وزن‌های دیوان شمس با اهمیت و شایان توجه است یکی دقت در بحرهای غریب و وزن‌های غیر معمول است که در نسخه‌های قدیم‌تر بر آنچه استاد فقید فروزانفر مرتب کرده است به عنوان محور متفرقه، و اوزان غریبه، در پی هم آورده‌اند. ترتیب غزل‌ها در این نسخه‌ها ترتیب وزن است و صواب هم همین است یعنی آن صورت نخستین تبویب و ترتیب این دیوان در زمان حیات یا بعد از حیات مولانا؛ و من گمان می‌کنم آقای مسعود فرزند از این فهرست‌های اجمالی وزن که در آغاز دفترهای دیوان شمس مرحوم فروزانفر آمده است در تنظیم جدول‌های عروضی دیوان استفاده کرده باشند و نه از متن غزل‌ها، البته جز برای یافتن شاهدها و تطبیق وزن‌ها. ایشان براساس همین جستجو ۴۷ وزن در غزل‌ها یافته‌اند و به اتکاء آن مولانا را بزرگ‌ترین عروض‌دان و آهنگ‌ساز و آهنگ‌شناس جهان شناخته‌اند. این رقم از آنچه مرحوم فروزانفر دریافته‌اند کمی کمتر است. من اکنون تردیدی در نتیجه قول ایشان روا نمی‌دارم اما حیرت من از این است که ایشان این رقم را چگونه بدست آورده‌اند اگر وزن‌های هم‌خانواده و مشتق از یک اصل را از سالم و مزاحف (و منزحف) ملاک اعتبار قرار دهیم و هر دسته را یکی به حساب آوریم، تعداد آن در دیوان شمس اگر از ۱۹ بحر معمول فارسی و عربی از خاص و مشترک کمتر نباشد، بیشتر نیست و در همه حال از ۴۷ وزن خیلی کمتر است ...

ولی مولانا چند تصرف و ابداع و ابتکار در وزن دارد که در این گفتار، من پرده از آن برمی‌گیرم و اگر هر وزن مزاحف را یکی حساب کنیم رقم وزن این غزل‌ها به هفتاد وزن مختلف بالغ می‌شود البته اگر این اختلاف محاسبه و آن پرده‌گشایی در میان نبود هرگز از کاری که درین زمینه فراهم کرده‌ام، سخن نمی‌گفتم.

۱. وقتی تنظیم فهرست وزن در شرف اتمام بود دوست صاحب نظر دکتر حسن هنرمندی مرا به مقاله فاضل محترم آقای فرزند که در مجله خرد و کوشش نشر یافته است متوجه کردند و عکس قسمتی از آن مقاله را از راه لطف به من مرحمت کردند ازین دوستی و عنایت سپاس بسیار دارم.

۳۲۳۰ غزل این دیوان را که مشتمل است بر ۳۴۶۷۳ بیت، غزل به غزل و گاه بیت به بیت تقطیع کرده‌ام^۱ و فهرست این کار در ۳۰ صفحه فراهم است^۲ که فرصت خواندن آنها نیست همین قدر به نشان دادن آن اکتفا می‌کنم و اگر کسانی علاقه به آگاهی از کم و کیف آن داشته باشند می‌توانند در پایان این گفتار به یادداشت‌ها رجوع کنند.

اکنون در تنگنای این فرصت اکتفا می‌کنم به ذکر چند دقیقه که حکایت‌گر تصرف و عصیان و نیاز مولاناست به وسیله تفسیر ضمیر و بیان و زبان بی‌الغای جان و آهنگ فغان و وزن و سماع و نمایش‌گر حال و هیجان و رقص و شور و سوگ و سور و تأمل و شتاب و جستن و رستن (به فتح اول) و جستن و رستن (به ضم اول) و شهادت و تکرار شهادت و تماشای شهود و شهادت خویش در شهید خانه سماع.

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود

این آهنگ رفتن است و رفتن آن سرو روان و رفتن روان و جان آن مفتی ملت اصحاب نظر و آن عاشق زمزمه مرغان سحر و من با همه مرور و ادامه و تلقین و تکرار وزن‌های دیوان شمس آهنگی برای این رفتن و گسستن نیافته‌ام، شاید بدان جهت که با در گوش داشتن این آهنگ از زبان آن شب بیدار سحر جوی نیازی بدان ندیده‌ام اما آهنگ بازگشت جان را از سفر و رقص آن را در میان آسمان از زبان این خرقة سوز مسندبرانداز شنیده‌ام تو نیز بشنو.

۱. در تقطیع و تعیین وزن شش غزل درماندم و [کار] را نزد استاد فرشته‌خوی گشاده‌روی عزیز حضرت آقای مدرس رضوی بردم و ایشان به دست‌گیری و راهنمایی و لطف خود بر منت‌واری و شرمساری دیرینه من افزودند.

۲. در ترجیع‌بندهای دیوان شمس وزنی که در غزل‌ها نیامده باشد، ندیدم.

روح مولانا در شور سماع و مستی و مدهوشی و محو و فراموشی در جمال و جلال و حال و مقال معشوق از تن او مفارقت کرده است؛ بنگی شراب گردان روح او را به سفر و غیبت کشانده است و مفارقت و سفر روح مولانا این بنگاب خورده، مست نغمه و آهنگی در پی هر سماع حال و قول قوال و رقص و جستن است و به ضرب وزن‌های شورانگیز که از سماع خیز خاطر و خاستگاه غلیان و غوغای درون و هم‌آمیز او برمی‌خیزد از درون جسم به پرواز می‌گراید و به هنگام بازآمدن نیز به آهنگی و نوایی نیازمند است که اگرچه رفتن به سفر سریع و شتاب‌آمیز بود، بازگشتن نرم و دل‌انگیز باشد در چنین حالتی مولانا از مطرب جان و چنگ جانان نوایی نرم طلب می‌کند نوایی که مردگان آن را می‌شنوند و به شنیدن آن به رقص و چرخ برمی‌خیزند بدین نغمه قیامت انگیز:

مطربا نرمک بزن تا روح باز آید به تن	چون زنی بر نام شمس‌الدین تبریزی بزن
مطربا بهر خدا تو غیر شمس‌الدین مگو	برتن چون جان او بنواز تن تن تن تن
تا شود این جان تورقصان به سوی آسمان	تا شود این جان پاکت پرده‌سوز و گام‌زن
شمس دین و شمس دین و شمس دین می‌گوی و بس	تا بینی مردگان رقصان شده اندر کفن
لاله‌ها دستک زنان و یاسمین رقصان شده	سوسنک مستک شده گوید که باشد یاسمن

شمس قیس در المعجم گفته است:

«... به حکم آن که کلام منظوم بر هیچ‌یک ازین ارکان سه‌گانه (سبب، وتد، فاصله) علی‌سبیل‌الانفراد خوش‌آیند نبود و مقبول طباع نمی‌آمد نه بر اسباب مفرده چنان که گفته‌اند:

تا کی ما را در غم داری تا کی بر ما آری خواری

و نه بر او تاد مفرده چنان که گفته اند:

چرا عجب ندارم از نگار من که بی گنه برون شد از کنار من

و نه بر فواصل مفرده چنان که گفته اند:

چکنم صنما چو دلم ستدی بکشم ز تو هر چه کنی ز بدی

(المعجم: ۳۰)

اما مولانا از جمع سببها علی سبیل الانفراد دو غزل ساخته است ، مشتمل بر ۱۹ بیت که وزن آن هردو مطابق میزانی که ملاک اعتبار آن عروضی تیره بخت قرن هفتم است. فعلن - فعلن - فعلن و متدارک مثنی مقطوع است:

چون دل جانا بنشین بنشین چون جان بی جا بنشین بنشین

عمری گشتی همچون کشتی اندر دریا بنشین بنشین

افلاتوننی جالینوسنی بشکن صفر بنشین بنشین

چون می چون می تلخی تاکی همچون حلوا بنشین بنشین

(غزل ۲۰۹۷)

ای جان ای جان فی سترالله اشتر می ران فی سترالله

جام آتشش درکش درکش پیش سلطان فی سترالله

ساغر تالب می خور تا شب اندر میدان فی سترالله

ساقی برجّه باده در ده پنگان پنگان فی سترالله

(غزل ۲۴۱۸)

من در این مقام نه درصدد رد قول شمس قیس رازی‌ام که این وزن را ناخوشایند تلقی کرده‌است و نه در مقام تأیید خوشایندگی دو غزل مولانا؛ اما در گوش من این وزن، آهنگ دستک زدن است به رقص و برجستن و نشستن و خاستن در حالتی بی تنوع و تغییر و در واقع جمع سبب‌ها علی سبیل الانفراد، شاید به علت همین یک‌نواختی مقبول طبع نیامده است و من در غزل‌های مولانا، گریزی ازین یک‌نواختی یافته‌ام.

با من صنما دل یک دله کن	گر سر نهنم آن گه گله کن
مجنون شده‌ام از بهر خدا	زان زلف خوشت یک سلسله کن
سی پاره به کف در چله شدی	سی پاره منم ترک چله کن
ای مطرب دل‌زان نغمه خوش	این مغز مرا پر مشغله کن

(غزل ۲۰۹۵)

این وزن چنان که پیداست در گوش طبع مولانا خوش است و شاید خوشتر از وزن پیش زیرا به آن دو غزل (در ۱۹ بیت) پرداخته و از این ۱۶ غزل (در ۹۷ بیت).

و در این وزن دو تقطیع می‌توان یافت. یکی:

فعلن فعلن فعلن فعلن که در این نمایش تقطیعی گریز از جمع سبب‌ها علی سبیل الانفراد نیک پیداست؛ جزء دوم و چهارم فاصله است و اول و سوم هر یک، دو سبب و این تناوب یکنواختی و بی تنوعی وزن سابق را از میان برمی‌دارد.

تقطیع دیگر مفعول مفاعیلن فعلن است.

و براساس همین تقطیع است که شمس قیس رازی مطابق میزان‌ها و اصل‌های

معمول در عروض سستی آن را نیز جایز نمی‌شمارد چنان که گفته است:

«... در مسدس اخرب این بحر (هزج) مراقبت است میان «یا» و «نون» مفاعیلن و بعد از مفعول (به ضم آخر) و مفاعلن آید^۱ به سقوط «یا» و یا مفاعیل (به ضم آخر) به سقوط «نون» و مفاعیلن صحیح بعد از مفعول (به ضم آخر) نیاید الا که بعد از جزء صحیح آخر بی دیگر آید؛ چنانکه مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن^۲ و این نتواند بود الا مثنی یا مربعی».

از بحث و دقت نظر در این باره می‌گذریم. این وزن حدّ فاصل و حلقه وسطای وزن دیگری است که آن را چنانکه دیدیم، شمس قیس رازی جمع فاصله‌های علی سبیل الانفراد و ناخوشایند خوانده است، بر این تقطیع:

فعلن فعلن فعلن (جمع چهار فاصله صغری)

در این وزن هر چند هشت وقف هر یک بعد از یک ضرب یکسان بی هیچ تغییر و تنوعی نوعی یک‌نواختی و سنگینی فراهم می‌کند اما غلبه بیست و چهار حرکت بر هشت ساکن به نسبت سه بر یک حالتی مخالف آن وقف است به کیفیتی که خود نوعی دیگر از آهنگ ضربی و دستک زدن بر رقص و جستن است با شتاب و وقفی پرهیجان‌تر از وزن اسبق **فع لن فع لن فع لن فع لن** و هم اضطراب‌آمیزتر و تأمل‌انگیزتر از وزن سابق **فع لن فعلن فعلن فعلن** که گفتیم و حد فاصل این دو وزن است.

آخر نه بنای مولانا بر چرخش در وزن و تکرار آهنگ است؟ و معنی و لفظ همه در غلبه همین حالت اوست؟ در هر موقع و مقام بنا به مقتضای هر کیفیت درون که انبوهی کثیر و خیلی گران از آنها پیوسته از درون او به بیرون هجوم می‌برند، با ضرب و آهنگی و رقص و جستی متناسب است.

از رهاوی می‌رهد یا از رهایی می‌خسبد و به زنگله بر می‌خیزد.

۱. مثل مفعول مفاعلن فعلن (هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف) وزن لیلی و مجنون نظامی که مولانا در آن ۲۲۴ غزل (در ۲۳۷۷) بیت ساخته است. یا مفعول مفاعلن مفاعیلن که مولانا درین وزن ۱۱ غزل (در ۱۴۰ بیت) پرداخته.

۲. هزج مثنی اخرب و مولانا درین وزن ۲۴۳ غزل (در ۲۱۷۴ بیت) پرداخته است.

می‌زن سه تا که یکتا گشتم مکن دو تایی با پرده رهاوی یا پرده رهایی^۱

در خواب کرده‌ای ز رهاوی مرا کنون بیدار کن به زنگله‌ام کانم آرزوست

این علم موسیقی بر من چون شهادت است چون مومنم شهادت و ایمانم آرزوست

(غزل ۲۹۶۳)

او و صنم او هر دو پرده شناس‌اند:

چون نداند پرده را صاحب حرم

می‌شناسد پرده جان آن صنم

تا رهایی می‌زند بی زیر و بم

پرده‌هایی می‌نوازد پرده در

کو بدرد پرده شادی و غم^۱

عقل و جان آنجا کند رقص الجمل

۱. در دو غزل یکی به مطلع متن و یکی به مطلع

ای چنگ پرده‌های سپاهانم آرزوست

وی ناله! ناله! خوش سوزانم آرزوست

چندین اصطلاح موسیقی را گرد آورده است ازین دست:

در غزل (۲۹۶۳) سه تا - پرده رهاوی - زیر و بم - نای - قول - عراق - نوا - پرده سپاهان - راه - زنگله - دو

زیر افکند. قول راست - حجاز - پرده حسینی - عشاق - بوسلیک - مایه - دوگاه - چارگاه.

در غزل (۴۵۷) چنگ - پرده‌های سپاهان - نای - پرده حجاز - پرده عراق - عشاق - راست - بوسلیک.

حسینی - مایه - زیر خرد. زیر بزرگان - رهاوی - زنگله - علم موسیقی.

غزل اول را آقای مسعود فرزاد در مقاله خود نقل کرده است.

در غزلی مطربان را دعا می‌کند

خدایا مطربان را انگین ده

برای ضرب دست آهنین ده

(غزل ۲۳۴۲)

تا آخر غزل دعا برای مطربان است که دست و پای خویش وقف عشق کرده‌اند و گوش مولانا و سماعیان را

پراز پیغام و پیوسته چون کبوتران در عشق می‌نالند و جگرها را از سرچشمه نغمه و سرود آب می‌دهند.

این نفس آن پرده را از سر گرفت ما به سر رقصان چو بر کاغذ قلم

(غزل ۱۶۶۴)

گاه از رقص بر پرده گران و زخمه سنگین ملول است:

این به آهستگی توان کردن	نیز برداشتی توای مطرب
رقص بر پرده گران کردن	این گران زخمه‌یی ست نتوانیم
تا نتوانیم فهم آن کردن	یک دو ابریشمک فروتر گیر
نتوان کوه را کشان کردن	اندک اندک ز کوه سنگ کشند

(غزل ۲۰۹۹)

و به هنگام غم از یارکان رقصان و مطرب غمگسار جان رقصی به ضرب حزین و
آهنگی سازگار با غم طلب می کند:

یارکان رقصی کنید اندر غم خوش‌تر ازین	کره عشقم رمیده نی لگامستم نه زین
پیش روی ماه ما مستانه یک رقصی کنید	مطربا بهر خدا بردف بزن ضرب حزین

(غزل ۱۹۸۰)

در جستجوی پرده دلدار است که با سماع و انعطاف قامت رقصان او سازگار

باشد:

پرده دیگر مزن جز پرده دلدار ما آن هزاران یوسف شیرین شیرین کار ما

(دیوان ج ۱ ص ۸۹)

نغمه سبک و تند از مطرب رباب خواهد:

سبک بنواز ای مطرب ربابی بگردان زوتر ای ساقی شرابی

(غزل ۲۶۷۶)

زاری در پرده زیر خوش است:

ای مطرب دل برای یاری را در پرده زیر گوی زاری را

(غزل ۱۱۳)

آرزوی رقص در آتش دیدار و وصال دارد:

کی بینم از شعاع وصال تو آتشی شعرتر و قصیده غمرا بسوخته

(غزل ۲۴۰۱)

رقص از پی قامتی که گویی قیامت سماع آبادی خاسته از قیام اوست:

قیمت عشق صلا زد که سماع ابدی است جز پی قامت او رقم و هیاهوی مکن

دم مزن ور بزنی زیر لب آهسته بزن دم حجاب است یکی تو کن و صد توی مکن

(غزل ۱۹۹۲)

پیش تو ذره وار رقصانیم از هوای تو بند بشکستیم

(غزل ۱۷۶۱)

بر پای کوبی خود طالبِ دستِ زدن و رقصِ اوست:

من پای همی کوبم ای جان و جهان دستی ای جان و جهان برجه از بهر دل مستی
(غزل ۲۵۶۳)

گاه از یک پرده ملول است:

پرده بگردان و بزَن ساز نو هین که رسید از فلک آواز نو
(غزل ۲۲۶۲)

گاه از بام تا شام با یک پرده می جهد:

مطرب جان‌های^۱ دل برده تابه شب تابه شب همین پرده
(غزل ۲۴۱۱)

و خیر از پرده نو:

در دل من پرده نو می‌زنی ای دل و ای دیده و ای روشنی
پرده چنان زن که به هر زخمه‌یی پرده غفلت ز نظر بر کنی
نکته چون جانِ شوم من ز چنگ تن تن تن که تو یعنی تنی
گر تنم و گر دلم و گر روان شاد بدانم که توام می‌زنی
(غزل ۳۱۷۸)

از جستن بسیار بر پرده قافیه‌ها آزرده است و در پی آهنگی غیبی و جستن و
رقص بی‌گفتار است:

سَمَاعِ آمَدِ هَلَا ای یار برجه مهیا باش و وقت کار برجه

۱. با مة الف (در حرف نون خاصیتی است که الف کشیده پیش از آن تکلفی می‌انگیزد).

بسی بهر قوافی برجیه‌دی خموشی گیر و بی گفتار برجه

(غزل ۲۳۴۱)

بلی گردانیدن وزن و تغییر بستر رقص و سماع در نهاد مولانا احساسی ناگزیر و ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است بدین تغییر که گاه نفس به نفس در حال و ضمیر او روی می‌کند. چه می‌توان کرد جز چنگ در پرده‌های گوناگون زدن:

هله دوشت یله کردم شب دوشت یله کردم دغل و عشوه که دادی به دل پاک بخوردم

نفسی شاخ نباتم نفسی پیش تو ماتم چه کنم چاره چه دارم به کفت مهره نردم

(غزل ۱۶۰۶)

چه کسم من چه کسم من که بسی وسوسه مندم گه از آن سوی کشندم گه ازین سوی کشندم

مگر استاره چرخم که ز برجی سوی برجی به نحوسیش بگریم به سعودیش بخندم

نفسی آتش سوزان نفسی سیل گریزان زچه اصلم زچه فصلم به چه بازار خرندم

نفسی فوق طباقم نفسی شام و عراقم نفسی غرق فراقم نفسی راز تو رندم

نفسی همره ماهم نفسی مست الهم نفسی یوسف چاهم نفسی جمله گزندم

نفسی رهزن و غولم نفسی تند و ملولم نفسی زین دو برونم که بر آن بام بلندم

بزن ای مطرب قانون هوس لیلی و مجنون که من از سلسله جستم و تد هوش بکندم^۱

(غزل ۱۶۰۸)

۱. رمل مثنی مخبون که مولانا در آن ۵۶ غزل در ۵۵۲ بیت ساخته است.

سخن از جمع فاصله‌ها بود و ناخوشایندی آن در نظر شمس قیس رازی و خروج مولانا از قاعده‌های معمول در سنت عروضیان:

دل من دل من دل من بر تو	رخ تو رخ تو رخ با فر تو
کف تو کف تو کف رحمت تو	لب تو لب تو لب شکر تو
دم تو دم تو دم جان و ش تو	می تو می تو می چون زر تو
در تو در تو در بخشش تو	گل تو گل تو گل احمر تو

(غزل ۲۲۵۴)

و در همه حال درین طرف حد فاصل سه وزن معهود یعنی در جمع فاصله‌ها علی سبیل الانفراد نیز مولانا چنان نپائیده است و یک غزل ۵ بیتی بیشتر در آن نساخته است.

مولانا در بحر متقارب سالم ۲۰ غزل ساخته است (در ۲۶۴ بیت) و در مقصور (محدوف) ۱۳ غزل (در ۱۶۷ بیت) چنان که می‌دانیم متقارب از دایره چهارم است که آن را متفقه نام نهاده‌اند^۱. و از آن تنها متدارک را که در بنای سبب و وتد عکس متقارب است، تخریج کرده‌اند و در شمار زحاف‌های متقارب تنها مثنی مقصور (یا محدوف) را عذب خوانده‌اند و باقی زحاف‌های منشعب از آن را ثقیل و خارج از معمول دیده‌اند و مثنی اثلیم این وزن نیز در عداد همین ثقیل‌هاست شاهد آن ملمعی است از حمید کازرونی (نه حمیدی شیرازی) با وزن: فعلن فعولن فعلن فعولن

مذ بنت عنی یا ذا الجفاء صبرت قلبی بیست البلاء

۱. دایره هزج (مؤتلفه) هزج و رجز و رمل.

۲. دایره منسرح (مختلفه) منسرح و مضارع و مقتضب و مجث.

۳. دایره سریع (متزعه) سریع و غریب و قریب و خفیف و مشاکل.

۴. دایره متقارب (متفقه) متقارب و متدارک.

درد جدایی کشته است ما را کس را مبادا درد جدایی
احرق قلبی اسقمت روحی اکرم سربعاً ارسال دواایی
ای راحت جان بی بنده چونی وی نور دیده آخر کجایی

و برای این وزن تقطیع دیگر نیز داریم به این صورت مثنی (مستفعلن فع مستفعلن فع) یا به این صورت مربع (مستفعلاتن مستفعلاتن) و جزء مستفعلاتن نیز بنا به قول عروضیان در شمار سی و سه جزء اصلی و فرع^۱ معمول و مقبول که شعر عذب پارسی بدان هاست، نیامده است و هر که برای اظهار مهارت از شاعران متقدم ساخته اند در شعرهای مستقل خویش به قول عروضیان تقلید شعر عرب کرده اند و آن ازاحیف گران را در شمار ازاحیف پارسی نباید شمرد. اما مولانا در همین وزن به هر تقطیع ۱۰ غزل پرداخته (در ۱۴۸ بیت) از جمله:

ای هفت دریا گوهر عطا کن وین مس‌ها را پر کیمیا کن
بگریست بر ما هر سنگ خارا این درد ما را جاننا دوا کن

(غزل ۲۰۹۱)

در میان زحاف‌های بحر رمل، مثنی مشعث اصلم مسبغ آمده است برین تقطیع:
مفعولن مفعولن مفعولن فع‌لان.

و مولانا در این زحاف خالی از اصلم و تسبیغ ۳ غزل (در ۲۰ بیت) پرداخته است.
مفعولن مفعولن مفعولن مفعولن:

۱. هفت اصل مفاعیلن - فاعلاتن - مستفعلن - مفعولات (به ضم آخر). فاعلاتن - مس تفع‌لن فاعولن و بیست و شش فرع مفاعیل - مفاعیل (به ضم آخر) - فاعولن - فاعلن - مفعولن - مفعول (به ضم آخر). مفاعیلن فاع-فع - فاعلات. فعلاتن. فعلات - فع‌لن فع‌لن = فاعلان - فع‌لان - مفتعلن - فعولان - مفعولان - فعول (به ضم آخر) - فعول فعل - فع‌لان - مفاعیلان - فاعلیان.

مولانا مولانا اغنانا اغنانا امسینا عطشانا اصبحنا ريانا
 لاتاسی لاتنسی لاتخشی طغیانا اوطانا اوطانا من اجلک اوطانا
 شرقنا آنسنا ان کنست سکرانا یا بارق یا طارق عانقناعریانا
 (غزل ۲۷۹)

افتادم افتادم در آبی افتادم گر آبی خوردم من دلشادم دل شادم
 از چرخ از اوجی بر بحری بر موجی خوش تختی خوش تختی بنهادم بنهادم
 مولایم مولایم در حکم دریایم در اوجش در موجش منقادم منقادم
 ای کوب ای کوب بگشالب بگشالب شرحی کن شرحی کن بروفق معادم
 هر ذره هر ذره می جوید می گوید ز ارشادش ز ارشادش استادم استادم
 (غزل ۱۹۴۲)

ای جان چندان خوبی نو باوهی یعقوبی خرخاشی آشوبی جانها را مطلوبی
 جان جان مایی معنی اسمایی هستی اشیایی سر فتنه‌ی غوغایی
 چون جامی در خوردم برخیزم بر گردم از شاخ آن وردم سر خم گر صفرایی
 یا مولی یا مولی اخبرنی عن لیلی لا ترجمه لا ترجمه فاللیل ذا جلی
 مولانا مولانا قد صرنا حیرانا غفرانا غفرانا سبحانی سبحانی
 (غزل ۳۱۸۳)

بحر خفیف از اصل مستفعلن فاعلاتن (دو بار) فاعلاتن مفاعلهن فاعلاتن است. و جز مسدس آن را خوش آینده نشمرده اند و رایج نبوده است (باید دید به علت رایج نبودن خوش آینده شمرده نشده است یا به دلیل خوش آینده شمرده نشدن، رایج نبوده است) و این بیت رودکی را که مثنی است:

گر کند یاری مرا به غم عشق آن صنم بتواند زدود زین دل غم خوار زنگ غم

وزن فاعلاتن مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن خالی از ذوق یافته اند و مولانا از مثنی مخبون همین وزن^۱ (فاعلاتن مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن) ۱۳ غزل (در ۱۸۶ بیت) دارد:

هله طبل وفا بزنی که بیامد اوان تو می چون ارغوان بده که شکفت ارغوان تو

صنما خرگه توام که بسازی و بر کنی قلمی ام به دست تو که تراشی و بشکنی

شب محنت که بد طیب و توانگار یاد کن که ز پای دلت بکنند چنان خار یاد کن

مولانا به وزن های خاص عروض عرب (طویل و مدید و بسیط و وافر و کامل) نیز به فارسی و عربی گاه گاه سر و دستی افشاند است، از جمله به وافر مثنی:

فما طلبوا سوی سقمی فطاب علی ما طلبوا عجب خبری که می دهم دم و غم او کرو فر او
فلاهرب اذا طلبوا ولا طرب اذا هربوا عجب چه بود به هر دو جهان که آن نبود میسر او

(غزل ۲۲۷۶)

باقی این دسته از وزن های دیوان شمس در جدول ها مشخص شده است.

۱. و درخفیف مسدس مخبون محذوف (فاعلاتن مفاعلهن فاعلاتن) وزن حدیقه حکیم سنایی ۱۰۹ غزل (در ۱۷۶ بیت) فراهم کرده است.

در میان غزل‌های دیوان شمس ۴ غزل (۶۲ بیت) داریم که می‌توان آن را به متفاعلاتن متفاعلاتن تقطیع کرد به صورت مربع؛ و یا به صورت مثنی: متفاعلن فع متفاعلن فع:

دل من که باشد که ترا نباشد تن من که باشد که فنا نباشد

(غزل ۹۶۳)

تو چنین نبودی تو چنین چرایسی چه کنی خصومت چو از آن مایی

(غزل ۳۱۱۱)

تو خدای خوبی تو صفات هوئی تو یکی نباشی تو هزار تویی

به یکی عنایت به یکی کفایت ز غم و جنایت همه را بشویی

تو مرا نگویی ز کدام باغی تو مرا نگویی ز کدام کویی

همه شاه روزی همه ماه سوزی همه ای وایی همه های هوئی

تو اگر حییی چه عجب حییی تو اگر عدویی چه عجب عدویی

ز حیات بشنو که حیات بخشی ز نبات بشنو که نبات خوئی

تو اگر ز مستی دل ما بختی دو سبوشکستی نه دوسد سبویی؟

(غزل ۳۱۱۲)

و جزء متفاعلاتن از فاصله‌یی و وتدی و سببی جمع آمده است و نقش همه وزن‌ها را که از این سه رکن پدید می‌آیند در این جزء می‌توان دید و به همین سبب است که شاعر گرامی زمان، حمیدی شیرازی، آن را به عنوان حلقه مفقوده جزء‌های عروضی برای سنجش وزن پیشنهاد کرده‌است و با بیانی شاعرانه و همراه با خشمی

که از آن این حکومت بیرحمانه زاده است «متفاعلاتن به دنیا می آید و همه زحافها پیش او می میرند».

اما اگر براستی این جزء شگفت که کل وجود همه وزن‌ها را در دل دارد در زمان مولانا شناخته بوده است، دیگر کودک ده- یازده ساله نیست بلکه حداقل هفت‌سد و اند سال از عمر او می گذرد.